



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۵۲	تاریخ	۱۴۰۵ / ۰۷ / ۰۶
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	متعلقات زکات (ما تجب فيه الزکاة)					
عنوان ۴	بررسی حصر وجوب زکات در خصال تسعه؛ حکم اولی یا حکم سلطانی؟ ❖ اهمیت بحث در بُعد اجتماعی ❖ ادله اثبات سلطانی بودن حصر زکات ➤ دلیل اول: سیره امیرالمؤمنین علیه السلام در اخذ زکات خیل ➤ دلیل دوم: روایات دال بر وجوب زکات در «کُلُّ مَا کِیل» ➤ دلیل سوم: جعل صدقه در «کُلُّ مَا أَتَبَّتْ الْأَرْضُ» ➤ دلیل چهارم: نقل یونس بن عبدالرحمن					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

تیین محل بحث و ثمرات آن

بحث در این است که آیا انحصار وجوب زکات در «خصال تسعه» حکمی ذاتی و الهی است یا حکمی سلطانی و حکومتی؟ اثبات حکومتی بودن این حصر نشان می دهد نظام مالیاتی اسلام پویاست و حکومت اسلامی هیچ نیازی به الگوهای ظالمانه سرمایه داری غربی ندارد. (محل بحث نیز منحصرأ جواز اخذ زکات از مازاد بر خصال تسعه است، نه الغای اصل آن).

ادله و قرائن دال بر سلطانی بودن حصر زکات

برای اثبات حکومتی بودن دستور پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر عفو از مازاد خصال تسعه، به چهار دلیل استناد می شود:

- ❖ ۱. سیره امیرالمؤمنین علیه السلام: اقدام ایشان در وضع زکات بر اسب ها (خیل) که نشان دهنده اختیارات حاکم اسلامی است.

❖ ۲. روایات «کُلُّ مَا كَيْلٌ»: روایاتی که زکات را در تمامی حبوبات واجب می دانند. حمل

این احکام بر تقیه یا استحباب باطل است و تنها با پذیرش «حکم سلطانی» می توان تفاوت روایات عفو و عدم عفو را بر اساس مقتضیات زمان توجیه کرد.

❖ ۳. روایات «کُلُّ مَا أَنْبَتِ الْأَرْضُ»: پیامبر صلی الله علیه و آله زکات را بر هر رویدنی جز سبزیجات

واجب کردند. استثنای پذیر نبودن صدقه مستحب، روشن ترین دلیل بر وجوبی بودن این حکم است.

❖ ۴. کلام یونس بن عبدالرحمن: وی نیز دو مرحله ای بودن تشریع زکات (ابتدا حصر و

سپس بسط آن به سایر موارد) را تأیید می کند. اصل این بسط وجوبی پذیرفته است؛ اما برداشت «نسخ» از کلام وی مردود است که در جلسه بعد بررسی می شود.

بررسی حصر وجوب زکات در خصال تسعه؛ حکم اولی یا حکم سلطانی؟

بحث ما بر سر این موضوع بود که آیا وجوب زکات و حصر آن در «خصال تسعة» [نه گانه]، یک حصر الهی و ذاتی و به حکم غیرقابل تغییر الهی است (مانند تعداد رکعات نماز یا عدد اشواط طواف در حج واجب)، یا اینکه این حصر، حصری حکومتی و سلطانی است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله در آن اوایل وجوب زکات، شرایط به گونه ای بوده که فرموده اند تنها از این نه مورد زکات بپردازید و «عَفَى عَمَّا سِوَى ذَلِكَ»؛ یعنی از ماسوای این موارد، حضرت عفو فرموده اند.

اما به اعتقاد ما، خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله در زمانی دیگر این عفو را برداشته اند و ائمه اطهار علیهم السلام نیز بر حسب اقتضائات زمانی، گاهی این حصر را برداشته و گاهی دوباره آن را وضع کرده اند. ما چنین سخنی را از روایات استنباط می کنیم. اکنون بحث ما در این است که برای اثبات حکومتی و سلطانی بودن این حصر در خصال تسعه، به چه ادله ای می توان استناد کرد؛ و این بحث، بحثی بسیار حائز اهمیت است.

اهمیت بحث در بُعد اجتماعی و حکومتی

هنگامی که این مباحث را مطرح می کنیم، درمی یابیم که بررسی حکم زکات در بُعد اجتماعی و حکومتی، تا چه حد واجد اثر و اهمیت است. در این زمینه، به ویژه در مبحث مالیات، در آینده خواهیم گفت که حکومت اسلامی هیچ گونه نیازی به الگوبرداری از نظام مالیاتی غربی ندارد؛

بلکه می تواند صد در صد به همین نظام مالیاتی اسلام عمل نماید که نظامی کاملاً پاسخگوست. بخشی از مشکلات کنونی ما، نشئت گرفته از همین نظام مالیاتی غربی است.

در نظام فعلی، مردم احساس می کنند که به زور از آن ها پول ستانده می شود؛ در حالیکه زکات، پول زور نیست. کسی که زکات می پردازد، قصد قربت دارد. زکات خاصیت تطهیرکنندگی دارد؛ اموال را پاک می گرداند، بازار را تطهیر می کند و بازاریان را پاکیزه پرورش می دهد. در بازاری که در آن زکات اخذ شود، دیگر اخلاق سرمایه داری بر آن حاکم نخواهد شد. اینها حرف های اصلی و بنیادین است و واقعاً تعارف بردار نیست.

هم اکنون در بازار ما اخلاق سرمایه داری حاکم است؛ بدین معنا که «تا می توانی بیشتر پول در بیاور، تا می توانی گران تر بفروش، بر سر دیگران هرچه آمد مهم نیست، احتکار کن و اگر می توانی فرار مالیاتی داشته باش». فرار مالیاتی در تمامی بازارهای سرمایه داری امری بسیار معمول است و اساساً بازار سرمایه داری بدون فرار مالیاتی وجود ندارد. این یک شیوه معمول میان سرمایه داران است؛ سرمایه داران کلان مالیات نمی پردازند و با فرار مالیاتی، از پرداخت حق مقرر شانه خالی می کنند. در نتیجه، بار مالیات همواره بر سر طبقه متوسط و ضعیف، آوار می شود. سیستم مالیاتی سرمایه داری این گونه است و این سیستم باید کلاً دگرگون شود. ما در اخذ مالیات، هیچ نیازی به این سیستم سرمایه داری نداریم؛ چراکه مالیات اسلامی بسیار دقیق است. ان شاء الله اگر عمری باقی بود و به آن مبحث رسیدیم، آن را به خوبی تبیین خواهیم کرد. البته در کتب خویش توضیحاتی ارائه داده و در بحث خمس نیز مقداری بدان اشاره کرده ایم؛ اما در اینجا به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

تبیین محل بحث

خود «خصال تسعه» محل بحث و تغییر نیست. بحث ما در مازاد بر این نه مورد است؛ یعنی بحث ما ناظر به الغای زکات یا عفو از آن است، نه در اصل تشریع زکات در خصال تسعه. این مسأله باید روشن گردد. البته در خصوص همان خصال تسعه نیز، اگر شرایط به گونه ای باشد که مردم توان پرداخت زکات نداشته باشند، ولی امر می تواند تحت عنوان «اضطرار»، حکم ثانوی صادر کند؛ همان طور که در بحث خمس گفتیم که ائمه اطهار علیهم السلام در برخی شرایط، خمس را

تحلیل (حلال) فرمودند. اما به طور طبیعی و به عنوان حکم اولی، وجوب زکات در آن موارد، وجوبی اولیه و ذاتی است. لذا بحث ما تنها در مازاد بر خصال تسعه متمرکز است.

ادله اثبات سلطانی بودن حصر زکات

برای اثبات این مطلب می توان به چند دلیل تمسک جست:

دلیل اول: سیره امیرالمؤمنین علیه السلام در اخذ زکات خیل

دلیل نخستی که در بحث پیشین متعرض آن شدیم، این است که حضرت امیر علیه السلام در زمان خلافت خویش، مواردی را بر خصال تسعه افزودند؛ مانند اخذ زکات از «خیل اناث» یا «خیل عتاق راعیه». حضرت هم از «خیل عتاق» (که به اسب های اصیل عربی اطلاق می شود) سالانه دو دینار زکات گرفتند و هم از «براذین» (جمع برزون، به معنای اسب هایی که نسلشان با نژاد غیرعربی آمیخته و غیراصیل است) سالانه یک دینار اخذ فرمودند.

همین امر که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حیاتشان بر خیل عتاق (و به طور خاص بر خیل اناث) جعل زکات فرمودند، خود قرینه ای بسیار روشن بر این مدعاست که عبارت «عَفَى عَمَّا سَوَى ذَلِكَ» از سوی رسول الله صلی الله علیه و آله، یک عفو سلطانی بوده است؛ لذا امیرالمؤمنین علیه السلام نیز با استفاده از اختیارات سلطانی خویش، اقدام به جعل زکات بر خیل نمودند.

دلیل دوم: روایات دال بر وجوب زکات در «کُلُّ مَا كَيْلٌ»

دلیل دوم، روایات بسیاری است که از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده و دلالت بر این دارند که «فی کُلِّ مَا كَيْلٌ زَكَاةٌ» یا «فِي الْحُبُوبِ زَكَاةٌ»؛ بدین معنا که در هر چیزی که قابل پیمانه کردن (کیل) باشد، یا در تمامی حبوبات (مانند عدس، ماش، برنج و امثال آن) زکات واجب است.

برخی از فقهای ما، تمامی این ادله و روایات را حمل بر استحباب نموده اند و برخی دیگر آنها را بر تقیه حمل کرده اند. وجه سومی نیز از یونس بن عبدالرحمن نقل شده که ظاهر آن، دال بر قائل بودن ایشان به «نسخ» است. بنابراین، سه وجه برای جمع میان این دو دسته از روایات پیشنهاد شده است.

تقابل دو طایفه از روایات

دسته اول روایاتی است که می فرمایند: «عَفَا رَسُولُ اللَّهِ عَمَّا سَوَى هَذِهِ الْخَصَالِ»؛ اما دسته دوم تصریح دارند که در تمامی حبوبات یا در مازاد بر خصال تسعه، زکات وجود دارد («فِي كُلِّ مَا كَيْلٌ

زکاة». یعنی هر چیزی که فروش آن به وسیله وزن و پیمانه باشد و نه با شمارش، مشمول زکات است. چه بسا بتوان گفت که این دو عنوان («مَا کِیل» و «حُبُوب») تقریباً متساوی یا متطابق هستند و تنها تعبیرشان متفاوت است؛ گویی ذکر حبوبات، تفسیری برای «ما کیل» است و یا برعکس. به هر حال، روایات این باب به قدری متکثر و صحیح هستند که حداقل می توان در خصوص آنها ادعای تواتر نمود.

پرسشگر: ...

استاد: معمولاً حبوبات را با کیل می فروختند. درباره عسل نمی توان گفت که همواره با کیل فروخته می شده است؛ چراکه شیوه فروش عسل در دوران های مختلف متفاوت بوده و گاهی آن را کوزه به کوزه می فروختند؛ یعنی عسل را درون کوزه می ریختند و هر کوزه قیمتی مشخص داشت. البته اینکه مراد دقیق از «ما کیل» چیست، بحث دیگری است.

ارزیابی وجوه جمع میان روایات

به نظر ما، هیچ یک از این سه وجه برای جمع میان روایات صحیح نیست؛ اما در خصوص حمل بر استحباب، باید گفت این وجه مبنایی ندارد؛ زیرا لسان ادله دال بر وجوب زکات در «کُلِّ مَا کِیل» یا در حبوبات، ظهوری قوی در وجوب دارد. به ویژه در روایت صحیح علی بن مهزیار که در آن، هم به عبارت «عَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ» اشاره شده و هم وجوب زکات در مازاد بر آن (ما سوی ذلک) مطرح گردیده است.

روایت بدین شرح است: علی بن مهزیار می گوید در نامه عبدالله بن محمد به امام کاظم علیه السلام خواندم که او از حضرت پرسیده بود آیا روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده، صحیح است یا خیر؟ خود این پرسش نشان می دهد که در میان اصحاب، نسبت به این روایات شک و شبهه وجود داشته است. نکته این شک آن بوده که از ائمه اطهار علیهم السلام روایاتی مبنی بر «فِي كُلِّ مَا کِیل زکاة» (وجوب در مازاد بر خصال تسعه) صادر شده بود.

عبدالله بن محمد در نامه خود می پرسد: آیا آنچه از امام صادق علیه السلام روایت شده که «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَضَعَ الزَّكَاةَ عَلَى تِسْعَةِ أَشْيَاءَ وَعَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ» صحیح است؟ امام کاظم علیه السلام در پاسخ

می فرمایند: «كَذَلِكَ هُوَ، وَالزَّكَاةُ عَلَى كُلِّ مَا كِيلَ بِالصَّاعِ»^۱ (بله آن سخن درست است، ولیکن زکات بر هر آنچه با صاع پیمانه شود واجب است).

حال چگونه می توان این روایت را بر استحباب حمل کرد؟ در ظاهر صدر این روایت، سخن از عفو به میان آمده و در ذیل آن، عدم عفو مطرح شده است. اگر بخواهیم خودمان روایت را معنا کنیم و تنها ذیل آن را در نظر بگیریم، معنایش این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله [در حکم نهایی] عفو فرموده اند.

پرسشگر: ...

استاد: چرا ما در موارد جمع بین روایات، گاهی حمل بر استحباب را پیش می گیریم؟ یعنی وقتی یک روایت می گوید فلان عمل واجب است و روایتی دیگر می گوید واجب نیست، یا یکی می گوید حرام است و دیگری می گوید «لَا بَأْسَ بِهِ»، جمع اینها را بر استحباب یا کراهت می گذاریم. دلیلش این است که روایت «لَا بَأْسَ بِهِ» نسبت به روایت «حَرَامٌ»، قرینیت دارد. عرف میان این دو تعارضی نمی بیند؛ بلکه یکی را قرینه بر مراد دیگری می داند و جمع عرفی می کند.

در جای خود مسجل شده که ملاک جمع میان این گونه روایات، همان قرینیت یا اظهریت یک ظهور بر ظهور دیگر است (مثلاً نص، قرینه بر ظاهر می شود). اما در مانحن فیه که با دو نص مختلف و هم سنگ مواجهیم، چه باید کرد؟ کدام مقدم است؟ در اینجا نمی توان گفت یکی ظاهر و دیگری اظهر است.

رفع تعارض در مانحن فیه

ما معتقدیم که اساساً در اینجا تعارضی نمی بینیم؛ بلکه می گوییم هر دو حکم، حکمی سلطانی بوده اند. امام علیه السلام در ابتدا عفو حضرت رسول صلی الله علیه و آله را تأیید می کنند («كَذَلِكَ هُوَ») و بلافاصله می فرمایند: «وَالزَّكَاةُ عَلَى كُلِّ مَا كِيلَ بِالصَّاعِ». از این بیان روشن می گردد که در یک دوره (مثلاً در زمان امام باقر یا امام صادق علیه السلام)، ائمه همان عفو رسول الله صلی الله علیه و آله را امضا فرمودند و در دوره ای دیگر فرمودند که نه، باید زکات بپردازید.

این امر بر حسب شرایط ادوار مختلف، متغیر بوده است. گاهی شرایط سیاسی و اجتماعی شیعیان به گونه ای بوده که توانایی پرداخت زکات را داشته اند و امام علیه السلام می توانستند از آنان زکات

۱. الکافی؛ کتاب الزکاة، باب ما یزکی من الحبوب، ح ۳.

اخذ کنند، و در مقطعی دیگر، شرایط سیاسی مانع از این امر می شده یا اخذ زکات بسیار محدود بوده است. این مسأله بسیار روشن است.

بنابراین جمع بر اساس استحباب، مردود است. حتی جمع مبتنی بر «تقیه» نیز قابل قبول نیست؛ زیرا اگر پای تقیه در میان بود، نباید هر دو حکم با هم بیان می شد؛ بلکه امام باید به بیان یکی اکتفا می نمود. عبارت «عفا عَمَّا سَوَى ذَلِكَ» که نمی تواند تقیه ای باشد؛ و اگر بخش دوم «الزَّكَاةُ فِي كُلِّ مَا كِيلَ بِالصَّاعِ» تقیه ای بود، چرا حضرت فرمودند «كَذَلِكَ هُوَ؟» این کار خلاف رویه تقیه است. وقتی در یک روایت و خطاب به یک راوی، دو حکم متفاوت منصوص بیان می شود، نمی توان آن را در یک بیان واحد حمل بر تقیه نمود. اگر تقیه بود، حکم دوم را نباید می فرمودند.

موسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی

پرسشگر: ...

استاد: اگر این حکم واقعاً مستحب بود، حضرت عبارتی دال بر استحباب می فرمودند (مانند «لَا بَأْسَ» یا «فیه ثَوَابٌ»)، نه اینکه از همان لسان وجوبی موجود در خصال تسعه استفاده کنند. در اینجا با دو لسان مواجهیم که از هر دو وجوب فهمیده می شود و هر دو ظهوری قوی و بلکه صریح در وجوب و تعین دارند.

وجه جمع ارائه شده از سوی یونس بن عبدالرحمن (مبنی بر نسخ) نیز صحیح نیست؛ زیرا وقتی امام علیه السلام می فرمایند «كَذَلِكَ هُوَ»، دیگر نسخ چه معنایی دارد؟ یعنی حضرت تأیید می کنند که جعل زکات در خصال تسعه و عفو از ماسوای آن، امری درست است. وقتی حضرت می فرمایند «من این وضع رسول الله را قبول دارم»، یعنی تا زمانی که این وضع رفع نگردد، ادامه خواهد یافت. علاوه بر این، در روایتی دیگر می بینیم که امام صادق علیه السلام به شخصی که می پرسد «آیا زکات برنج را پردازیم؟» اعتراض می کنند و می فرمایند: «من به تو می گویم حضرت رسول عفو فرمودند، آن وقت تو می گویی ما برنج داریم؟!». این عتاب نشان می دهد که حضرت آن عفو را امضا کرده و آن حکم در آن مقطع وجود داشته است.

[در تکمیل بحث عدم جریان تقیه:] فرمایش امام مبنی بر «كَذَلِكَ هُوَ»، دقیقاً بر خلاف تقیه است؛ زیرا اگر تقیه در کار بود، باید سکوت می کردند و تنها می فرمودند: «الزَّكَاةُ فِي كُلِّ مَا كِيلَ». ضمن آنکه ثابت نشده است که تمامی اهل سنت بر وجوب زکات در «كُلُّ مَا كِيلَ» اتفاق نظر

داشته باشند؛ در میان فقهای عامه نیز اختلاف بسیار است و بسیاری از آنان قائل به همین حصر در خصال تسعه هستند. خلاصه آنکه، جمع میان دو حکم در یک نص واحد، با تقیه منافات دارد.

دلیل سوم: جعل صدقه در «كُلُّ مَا أُنبَتَتِ الْأَرْضُ»

دلیل سوم این است که در روایات داریم در زمان شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله، ایشان «جعل الصدقة فی کل شیء أنبتت الأرض». ظاهر این گزاره با روایات «عفا عما سوى ذلك» در تعارض است. زراعه در روایت صحیحی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الصَّدَقَةَ فِي كُلِّ شَيْءٍ أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ إِلَّا مَا كَانَ فِي الْخُضَرِ وَالْبُقُولِ، وَ كُلِّ شَيْءٍ يَفْسُدُ مِنْ يَوْمِهِ»؛

این یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله زکات را در هر آنچه از زمین می روید جعل فرمودند. دامنه این حکم از مسأله حبوبات و «ما کیل» نیز وسیع تر است و حتی میوه جات را شامل می شود؛ مگر سبزیجات و بقولات یا هر محصولی که در همان روز فاسد می شود («يَفْسُدُ مِنْ يَوْمِهِ»). حضرت می فرمایند به استثنای این موارد، زکات در همه چیز واجب است.

برخی برای حل این تعارض، مجدداً به حمل بر استحباب پناه برده و گفته اند چون از واژه «الصدقة» (و نه الزکاه) استفاده شده، پس مراد جعل استحبابی است.

اشکالات حمل بر استحباب

ما چندین اشکال بر این حمل وارد می دانیم. این روایت نمی تواند دال بر جعل استحبابی باشد؛ بلکه قرائنی درون آن است که بر وجوبی بودن جعل دلالت دارد:

اولاً: خود تعبیر به «جَعَلَ»، ظهوری روشن در وجوب دارد و ظهور در استحباب ندارد.

ثانیاً: این ادعا که تعبیر به «صدقه» نشانگر زکات مستحبی است، ادعایی نادرست است. زیرا در خود آیه ای که فریضه زکات واجب را تشریع می کند، واژه صدقه به کار رفته است: ﴿خُذْ مِنْ

أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا^۱. پس در اصل آیه تشریع زکات نیز تعبیر به زکات نشده است؛ در نتیجه «صدقه» کاملاً بر زکات واجب صدق می‌کند.

ثالثاً: اگر این جعل استحبابی بود، دیگر استثنا کردن برخی موارد چه معنایی داشت؟ چرا سبزیجات و بقولات استثنا شده‌اند، درحالی‌که اعطای صدقه مستحب در همه چیز شایسته است؟ یک شخص می‌تواند هر روز سبزی بکارد و بخشی از آن را در راه خدا به مستحقین، یا حتی به عنوان هدیه به مؤمنین بدهد. همان‌طور که برخی کشاورزان نیکوکار، محصولات خود را با همسایگان، اقوام و فقرا تقسیم می‌کنند که عمل بسیار پسندیده‌ای است. صدقه مستحب، دیگر استثنای پذیر نیست؛ لذا خود این استثنا، شاهد بر این است که جعل مذکور، وجوبی بوده است و نه استحبابی.

این قرینه نشان می‌دهد که دوران تشریع رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز دو مرحله داشته است؛ در دوره اول - همان‌گونه که یونس می‌گوید- حضرت از ماسوای خصال تسعه عفو فرمودند؛ اما بعدها از همه چیز زکات گرفتند. این فرایند تنها با «جعل وجوبی» ذیل «حکم سلطانی» سازگار است و تناسبی با حمل بر استحباب یا تقیه ندارد.

پرسشگر: ...

استاد: رسول اکرم صلی الله علیه و آله که تقیه نمی‌کنند! تقیه مربوط به دوران پس از حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله است؛ حضرت در زمان اقتدار خویش از چه کسی باید تقیه می‌کردند؟!

دلیل عفو اولیه زکات نیز احتمالاً این بوده است که در ابتدا، مسلمانان اندک بودند و اداره مملکت نیاز به زکات کلان نداشت؛ اما بعدها که حکومت اسلام توسعه یافت و سراسر جزیره العرب را در بر گرفت، حضرت برای اداره امور مملکت به منابع مالی و زکات بیشتری نیازمند شدند.

دلیل چهارم: نقل یونس بن عبدالرحمن

دلیل یا قرینه چهارم - که بهتر است از این ادله با عنوان «قرینه» یاد کنیم؛ قرینه بر اینکه عفو رسول الله صلی الله علیه و آله یک عفو سلطانی بوده است - مطلبی است که مرحوم کلینی از یونس بن عبدالرحمن در ذیل روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند.

کلینی رحمته الله ابتدا این روایت را از امام صادق ع ذکر می کند که: «وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الزَّكَاةَ عَلَى تِسْعَةِ أَشْيَاءَ». پس از بیان این روایت که دال بر عفو است، مرحوم کلینی می نویسد: قال یونس: «مَعْنَى قَوْلِهِ: إِنَّ الزَّكَاةَ فِي تِسْعَةِ أَشْيَاءَ وَعَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ فِي أَوَّلِ النُّبُوَّةِ كَمَا كَانَتِ الصَّلَاةُ رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ زَادَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهَا سَبْعَ رُكْعَاتٍ، وَكَذَلِكَ الزَّكَاةُ وَضَعَهَا وَسَنَّهَا فِي أَوَّلِ نُبُوَّتِهِ عَلَى تِسْعَةِ أَشْيَاءَ، ثُمَّ وَضَعَهَا عَلَى جَمِيعِ الْجُبوبِ»؛

یونس می گوید همان طور که نماز در ابتدا دو رکعت بود و سپس هفت رکعت به آن افزوده شد، زکات نیز در اوایل بعثت تنها بر همین نه مورد وضع و سنت گذاری شد؛ اما بعدها رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را بر تمامی حبوبات وضع نمودند.

در کلام یونس، ما تا این مقدار با او هم نظریم که جعل زکات بر حبوبات، یک جعل وجوبی است و نه استحبابی. یونس نیز چنین نظری داشته که در این روایات، جعل زکات بر حبوبات نمی تواند استحبابی باشد، چه رسد به اینکه تقیه ای قلمداد شود. تا اینجا ما با یونس هم نظریم. منتها از عبارت یونس چنین برمی آید که او قائل به «نسخ» است؛ زیرا مسأله را به تشریع نماز تشبیه کرده که قانون اولیه دورکعتی بودن آن، بعدها با حکم جدید نسخ گردید. معنایش این است که یونس از این روایات نسخ فهمیده است. ما نسخ را قبول نداریم و به این نظر نسخی اشکال وارد می کنیم. ان شاء الله در جلسه آینده به تفصیل توضیح خواهیم داد که چرا سخن مرحوم یونس در بخش مربوط به استظهار نسخ، فرمایش قابل قبولی نیست.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ